

اما تمام موهای سرش سفید بود	صورت او (زال) مانند خورشید زیبا بود
بکلی از همه جهان نا امید شد	زمانی که پدرش (سام) موهای سفید فرزندش را دید
من در مورد این بچه بدقیافه و زشت به آن ها چه جوابی بدهم	وقتی پهلوانان به دیدن بچه بیایند و علت موی سفیدش را بپرسند
آیا پلنگ دو رنگ است یا پری است	به آن ها بگویم که این بچه هیولا چه کسی است
بخاطر داشتن چنین بچه ای	تمام بزرگان دنیا به در ظاهر و باطن به من می خندند
که بسیار بلند بود که انگار به خورشید نزدیک بود و جایی دور از شهر و مردم شهر قرار داشت	یک کوهی به نام البرز بود
و آن خانه دور مردم شهر بود و مردم آن جا را نمی شناختند و به آن جا نمی رفتند	در آن جا سیمرغ لانه داشت
و از این ماجرا و اتفاق روزهای زیادی گذشت	کودک را در کوه رها کردند و به خانه بازگشتند
به این کودک شیرخواره ظلم و ستم کرد	پدر از فرزندش محبتش را قطع کرد و او را مانند چیز بی ارزشی در کوه انداخت
کودک در آنجا پنهانی زندگی می کرد	به این ترتیب مدتی طولانی گذشت
بدون هیچ آزار و اذیتی تو را به اینجا (آشیانه (می آورم	در همان لحظه مانند ابر سیاهی می آیم
به فرزند پاک خودش آفرین گفت و تحسین کرد	قلب سام مانند بهشت زیبا و خرمی شد